

به نام خدا

**انتشارات صدرا (مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری) از شما بابت خرید الکترونیکی این کتاب
تشکر و قدردانی می کند.**

- تمام حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر شرعاً و قانوناً ممنوع است.
- برای تهیه الکترونیکی سایر آثار استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری می توانید به نشانی WWW.MOTAHARI.ORG مراجعه فرمایید. همچنین برای تهیه کتب چاپی استاد می توانید به نشانی فوق مراجعه نموده و آثار مورد نظر خود را انتخاب تا در اسرع وقت از طریق پست در سراسر کشور دریافت نمایید.
- مشخصات شعب انتشارات صدرا به شرح ذیل می باشد:

شعبه	نشانی	تلفن
شعبه مرکزی	تهران، خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، بن بست دکترمسعود، پلاک ۷	۳۳۱۱۹۷۹۶ ۳۳۹۱۵۱۳۰
شعبه انقلاب	تهران، خیابان انقلاب، تقاطع خیابان ابوریحان، جنب بانک ملی، پلاک ۱۱۶۴	۶۶۹۶۱۶۴۵ ۶۶۴۶۱۰۸۶
شعبه قم ۱	قم، خیابان ارم، مقابل پاساژ قدس	۰۲۵۳۷۷۳۱۵۲۲
شعبه قم ۲	قم، بلوار معلم، مجتمع ناشران قم، پلاک ۲۶	۰۲۵۳۷۸۴۷۵۹۵

- ما را در فضای مجازی دنبال کنید:

	WWW.MOTAHARI.ORG	سایت
	@OSTAD_MOTAHARI	تلگرام
	SHAHIDMOTAHARI	اینستاگرام
	MOTAHARI.ORG	آپارات

ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

مفتخر شیب
استاد و مرتضی مطهری

انتشارات صدرا

۱۳۹۲

سر شناسه: مطهری، مرتضی، ۱۳۵۸-۱۲۹۸.
عنوان قرار دادی: سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام. برگزیده
عنوان و نام پدیدآور: ولایتعهدی امام رضا علیه السلام. مرتضی مطهری.
مشخصات نشر: تهران: صدرا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۸۸ص، ۱۱×۷اس.م.
شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: 978-964-7299-94-7
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
رده بندی کنگره: ۸۱۳۹۲ و ۶م/۳۵/۴۷BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷
شماره کتایب شناسی ملی: ۳۳۶۳۷۳۵



انتشارات صدرا

ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

اثر: متفکر شهید استاد مرتضی مطهری
چاپ اول: دی ماه ۱۳۹۲ مطابق صفر ۱۴۳۵
تعداد: ۱۰۰۰ جلد / پها: ۱۵۰۰۰ ریال
حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ فجر تلفن: ۳۳۱۱۹۷۹۶
ناشر: انتشارات صدرا (با کسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)
کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

- تهران: خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، کوچه دکتر مسعود. تلفن: ۳۳۹۱۵۱۳۰
 - شعبه ۲: خیابان انقلاب، بین دانشگاه و ایوریحان، پلاک ۱۲۸۸ تلفن: ۶۶۹۶۱۶۴۵
 - قسم: خیابان ارم. تلفن: ۷۷۳۱۵۲۲
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۹۹-۹۴-۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۷	ولایتعهدی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۰	رفتار عباسیان با علویین
۱۴	مسئله ولایتعهد امام رضا و نقلهای تاریخی
۱۸	مأمون و تشیع
۲۱	نظر شیخ مفید و شیخ صدوق
۲۳	احتمال دوم
۲۶	نظر جرجی زیدان
۲۸	احتمال سوم
۲۸	الف. جلب نظر ایرانیان
۲۹	ب. فرونشاندن قیامهای علویان
۳۱	ج. خلع سلاح کردن حضرت رضا

- مسئلات تاریخ. ۳۴
۱. احضار امام از مدینه به مرو. ۳۴
۲. امتناع حضرت رضا. ۳۷
۳. شرط حضرت رضا. ۳۹
۴. طرز رفتار امام پس از مسئله ولایتعهدی. ۴۰

□

- طرح مسئله. ۴۳
- مسائل مشکوک. ۵۳
- بررسی فرضیه‌ها. ۶۳
- همکاری با خلفا از نظر ائمه اطهار. ۶۸
- استدلال حضرت رضا. ۷۰
- ولایت جائز. ۷۴
- پرسش و پاسخ. ۷۶

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

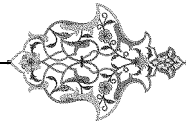
کتاب حاضر بخشی از کتاب سیری در سیره
ائمه اطهار علیهم السلام اثر استاد شهید
آیت الله مطهری است که نظر به
درخواستهای مکرر علاقه‌مندان آثار آن
اسلام‌شناس عظیم‌الشأن به صورت مستقل
نیز منتشر می‌شود. این کتاب شامل دو
سخنرانی همراه با پرسش و پاسخ می‌باشد که
در بهار سال ۱۳۵۰ هجری شمسی در انجمن

اسلامی پزشکان ایراد شده است.
سبک بحث و تحلیل استاد، مانند
سایر مباحث ایشان، استدلالی و
مطالب از بیانی رسا برخوردار است.
امید است مورد استفاده ملت شریف
قرار گیرد.

چهارم دی ماه ۱۳۹۲

برابر با ۲۲ صفر ۱۴۳۵

شیخ الاسلام آیت الله العظمی
محمد باقر استنازی



بسم الله الرحمن الرحيم

بحث امروز ما یک بحث تاریخی و از فروع مسائل مربوط به امامت و خلافت است و آن، مسئله به اصطلاح ولایتعهد حضرت رضا علیه السلام است که مأمون ایشان را از مدینه به خراسان آن وقت (مرو) آورد و به عنوان ولیعهد خودش منصوب کرد؛ و حتی همین کلمه «ولیعهد» یا «ولّی عهد» هم در همان مورد استعمال شده، یعنی این تعبیر تنها مربوط به امروز نیست، مربوط به همان وقت است، و من از چند

سال پیش در فکر بودم که ببینم این کلمه از چه تاریخی پیدا شده؛ در صدر اسلام که نبوده، یعنی اصلاً موضوعش نبوده، لغتش هم استعمال نمی‌شده؛ این کار که خلیفه وقت در زمان حیات خودش فردی را به عنوان جانشین معرفی کند و از مردم بیعت بگیرد، اول بار در زمان معاویه و برای یزید انجام شد، ولی این اسم را نداشت که برای یزید بیعت کنید به عنوان «ولی عهد». در دوره‌های بعد هم یادم نیست [این تعبیر را] دیده باشم با اینکه به این نکته توجه داشته‌ام. ولی در اینجا می‌بینیم که این کلمه استعمال شده است و همواره هم تکرار می‌شود؛ و لهذا ما نیز به همین تعبیر بیان می‌کنیم چون این تعبیر مربوط به تاریخ است؛ تاریخ به همین تعبیر گفته، ما هم قهراً به همین تعبیر باید بگوییم.

نظیر شبهه‌ای که در مسئله صلح امام حسن هست در اینجا هم هست با اینکه ظاهر امر این است که اینها دو عمل متناقض و متضاد است، زیرا امام حسن خلافت را رها کرد و

به تعبیر تاریخ - یا به تعبیر خود امام - تسلیم امر کرد یعنی کار را وا گذاشت و رفت، و در اینجا قضیه برعکس است؛ قضیه، واگذاری نیست، تحویل گرفتن است به حسب ظاهر. ممکن است به نظر اشکال برسد که پس ائمه چکار بکنند؟ وقتی که کار را واگذار می‌کنند مورد ایراد قرار می‌گیرند، وقتی هم که دیگران می‌خواهند واگذار کنند و آنها می‌پذیرند باز مورد ایراد قرار می‌گیرند. پس ایراد در چیست؟

ولی ایراد کنندگان وجهه نظرشان یک امری است که می‌گویند مشترک است میان هر دو، میان آن واگذار کردن به دیگران، و این قبول کردن از دیگران در حالی که دارند واگذار می‌کنند. می‌گویند در هر دو مورد نوعی سازش است، آن واگذار کردن، نوعی سازش بود با خلیفه وقت که به طور قطع به ناحق خلافت را گرفته بود، و این قبول کردن - که قبول کردن ولایتعهد است - نیز بالاخره نوعی سازش است. کسانی که ایراد می‌گیرند حرفشان این است که در آنجا امام

حسن نباید تسلیم امر می‌کرد و به این شکل سازش می‌نمود بلکه باید می‌جنگید تا کشته می‌شد، و در اینجا هم امام رضا نمی‌بایست می‌پذیرفت و حتی اگر او را مجبور به پذیرفتن کرده باشند می‌بایست مقاومت می‌کرد تا حدی که کشته می‌شد. حال ما مسئله ولایتعهد را که یک مسئله تاریخی مهمی است تجزیه و تحلیل می‌کنیم تا مطلب روشن شود. درباره صلح امام حسن قبلاً تا حدودی بحث شد. اول باید خود ماجرا را قطع نظر از مسئله حضرت رضا - که [چرا ولایتعهدی را] قبول کرد و به چه شکل قبول کرد - از نظر تاریخی بررسی کرد که جریان چه بوده است.

رفتار عباسیان با علویین

مأمون وارث خلافت عباسی است. عباسیها از همان روز اولی که روی کار آمدند برنامه‌شان مبارزه کردن با علویون به طور کلی و کشتن آنها بود، و مقدار جنایتی که عباسیان نسبت به علویین بر سر خلافت کردند از جنایاتی که امویین

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

کردند کمتر نبود بلکه از یک نظر بیشتر بود، منتها در مورد امویین چون فاجعه کربلا - که طرف امام حسین است - رخ می‌دهد قضیه خیلی اوج می‌گیرد و آلا منهای مسئله امام حسین فاجعه‌هایی که عباسیان راجع به علویین به وجود آوردند از فاجعه کربلا کمتر نبوده و بلکه زیادتر بوده است. منصور که دومین خلیفه عباسی است، با علویین، با اولاد امام حسن - که در ابتدا خودش با اینها بیعت کرده بود - چه کرد و چقدر از اینها را کشت و اینها را چه زندانهای سختی برد که واقعاً مو به تن انسان راست می‌شود، که عده زیادی از این سادات بیچاره را مدتی ببرد در یک زندانی، آب به آنها ندهد، نان به آنها ندهد، حتی اجازه بیرون رفتن و مستراح رفتن به آنها ندهد، به یک شکلی آنها را زجرکش کند و وقتی که می‌خواهد آنها را بکشد بگوید بروید آن سقف را روی سرشان خراب کنید.

بعد از منصور هم هر کدامشان که آمدند به همین شکل عمل کردند. در زمان خود مأمون پنج شش نفر امامزاده

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

قیام کردند که مروج الذهب مسعودی و کامل ابن اثیر همه اینها را نقل کرده‌اند. در همان زمان مأمون و هارون هفت هشت نفر از سادات علوی قیام کردند. پس کینه و عداوت میان عباسیان و علویان یک مطلب کوچکی نیست. عباسیان به خاطر رسیدن به خلافت به هیچ کس ابقاء نکردند، احیاناً اگر از خود عباسیان هم کسی رقیبشان می‌شد فوراً او را از بین می‌بردند. ابومسلم این همه به اینها خدمت کرد، همین قدر که ذره‌ای احساس خطر کردند کلکش را کردند. برامکه این همه به هارون خدمت کردند و ایندو این همه نسبت به یکدیگر صمیمیت داشتند که صمیمیت هارون و برامکه ضرب‌المثل تاریخ است^۱، ولی هارون به خاطر یک امر کوچک از نظر سیاسی، یکمرتبه کلک اینها را کند و

۱. البته نمی‌خواهم مثل خیلی از به اصطلاح ایران پرستان از برامکه دفاع کنم چون ایرانی هستند. آنها هم در ردیف همینها بودند؛ برامکه هم با خلفایی مثل هارون از نظر روحی و از نظر انسانی کوچکترین تفاوتی نداشتند.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

فامیلشان را دود داد. خود همین جناب مأمون با برادرش امین درافتاد، این دو برادر با هم جنگیدند و مأمون پیروز شد و برادرش را به چه وضعی کشت.

حال این خودش یک عجیبی است از عجایب تاریخ که چگونه است که چنین مأمونی حاضر می‌شود حضرت رضا را از مدینه احضار کند، دستور بدهد که بروید او را بیاورید، بعد که می‌آورند موضوع را به امام عرضه بدارد، ابتدا بگوید خلافت را از من بپذیر^۱، و در آخر راضی شود که تو باید ولایتعهد را از من بپذیری، و حتی کار به تهدید برسد، تهدیدهای بسیار سخت. او در این کار چه انگیزه‌ای داشته؟ و چه جریانی در کار بوده است؟ تجزیه و تحلیل کردن این قضیه از نظر تاریخی خیلی ساده نیست.

جرجی زیدان در جلد چهارم تاریخ تمدن همین قضیه را بحث می‌کند و خودش یک استنباط خاصی دارد که عرض

۱. البته این از نظر همه تواریخ قطعی نیست ولی در بسیاری از تواریخ این طور است.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

خواهم کرد، ولی یک مطلب را اعتراف می‌کند که بنی‌العباس سیاست خود را مکتوم نگاه می‌داشتند حتی از نزدیکترین افراد خود و لهذا اسرار سیاست اینها مکتوم مانده است. مثلاً هنوز روشن نیست که جریان ولایتعهد حضرت رضا برای چه بوده است؟ این جریان از نظر دستگاه خلافت فوق‌العاده مخفی نگاه داشته شده است.

مسئله ولایتعهد امام رضا و نقلهای تاریخی

ولی بالاخره اسرار آن‌طور که باید مخفی بماند مخفی نمی‌ماند. از نظر ما که شیعه هستیم اسرار این قضیه تا حدود زیادی روشن است. در اخبار و روایات ما - یعنی در نقلهای تاریخی که از طریق علمای شیعه رسیده است نه روایاتی که بگوییم از ائمه نقل شده است - مثل آنچه که شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل کرده و آنچه - از او بیشتر - شیخ صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا نقل کرده است، مخصوصاً در عیون اخبارالرضانکات بسیار زیادی از مسئله

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

ولا یتعهد حضرت رضا هست، و من قبل از اینکه به این تاریخهای شیعی استناد کرده باشم، در درجه اول کتابی از مدارک اهل تسنن را مدرک قرار می‌دهم و آن، کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی است.

ابوالفرج اصفهانی از اکابر مورخین دوره اسلام است. او اصلاً اموی و از نسل بنی‌امیه است و این از مسلمت می‌باشد. در عصر آل‌بویه می‌زیسته است و چون ساکن اصفهان بوده به نام «ابوالفرج اصفهانی» معروف شده است. این مرد، شیعه نیست که بگوییم کتابش را روی احساسات شیعی نوشته است، مسلم سنی است؛ و دیگر اینکه یک آدم خیلی باتقوایی هم نبوده که بگوییم روی جنبه‌های تقوایی خودش مثلاً تحت تأثیر [حقیقت ماجرا] قرار گرفته است. او صاحب کتاب الاغانی است. «اغانی» جمع «أغنیة» است و أغنیة یعنی آواز. تاریخچه موسیقی را در دنیای اسلام - و به تناسب تاریخچه موسیقی، تاریخچه‌های خیلی زیاد دیگری را - در این کتاب که ظاهراً هجده جلد بزرگ است بیان کرده

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

است. می‌گویند صاحب بن عبّاد - که معاصر اوست - هر جا می‌خواست برود، یک یا چند بار کتاب با خودش می‌برد، وقتی کتاب ابوالفرج به دستش رسید گفت: «من دیگر از کتابخانه بی‌نیازم.» این کتاب آنقدر جامع و پرمطلب است که با اینکه نویسنده‌اش ابوالفرج و موضوعش تاریخچه موسیقی و موسیقیدانهاست افرادی از محدثین شیعه از قبیل مرحوم مجلسی و مرحوم حاج شیخ عباس قمی مرتب از کتاب اغانی ابوالفرج نقل می‌کنند.

گفتیم ابوالفرج کتابی دارد که از کتب معتبره تاریخ اسلام شمرده شده به نام **مقاتل الطالبیین**، تاریخ کشته‌شدن‌های بنی ابی‌طالب (اولاد ابی‌طالب). او در این کتاب تاریخچه قیام‌های علویین و شهداها و کشته‌شدن‌های اولاد ابی‌طالب اعم از علویین و غیرعلویین را - که البته بیشترشان علویین هستند - جمع‌آوری کرده است که این کتاب اکنون در دست است. در این کتاب حدود ده صفحه را اختصاص داده به حضرت رضا، و جریان ولایتعهد حضرت رضا را نقل کرده، که

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

وقتی ما این کتاب را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم با تاریخچه‌هایی که علمای شیعه به عنوان «تاریخچه» نقل کرده‌اند خیلی وفق می‌دهد؛ مخصوصاً آنچه که در مقاتل الطالبیین آمده با آنچه که در ارشاد مفید آمده (ایندو را با هم تطبیق کردم) خیلی به هم نزدیک است، مثل این است که یک کتاب باشند، چون گویا سندهای تاریخی هر دو به منابع واحدی می‌رسیده است. بنابراین مدرک ما در این مسئله تنها سخن علمای شیعه نیست.

حال برویم سراغ انگیزه‌های مأمون، ببینیم مأمون را چه چیز وادار کرد که این موضوع [را مطرح کند؟] آیا مأمون واقعاً به این فکر افتاده بود که کار را به حضرت رضا واگذار کند که اگر خودش مرد یا کشته شد خلافت به خاندان علوی و به حضرت رضا منتقل شود؟ اگر چنین اعتقادی داشت آیا این اعتقادش تا نهایت امر باقی ماند؟ در این صورت باید قبول نکنیم که مأمون حضرت رضا را مسموم کرده، باید حرف کسانی را قبول کنیم که می‌گویند حضرت رضا به اجل

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

طبیعی از دنیا رفتند. از نظر علمای شیعه این فکر که مأمون از اول حسن نیت داشت و تا آخر هم بر حسن نیت خود باقی بود مورد قبول نیست. بسیاری از فرنگیها چنین اعتقادی دارند، معتقدند که مأمون واقعاً شیعه بود، واقعاً معتقد و علاقه‌مند به آل علی بود.

مأمون و تشیع

مأمون عالمترین خلفا و بلکه شاید عالمترین سلاطین جهان است. در میان سلاطین جهان شاید عالمتر، دانشمندتر و دانش‌دوست‌تر^۱ از مأمون نتوان پیدا کرد. و در اینکه در مأمون تمایل روحی و فکری هم به تشیع بوده باز بحثی نیست، چون مأمون نه تنها در جلساتی که حضرت رضا شرکت می‌کردند و شیعیان حضور داشتند دم از تشیع می‌زده است، [در جلساتی که اهل تسنن حضور داشته‌اند

۱. نه به معنی مشوق علما.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

نیز چنین بوده است. [ابن عبد البر] که یکی از علمای معروف اهل تسنن است این داستانی را که در کتب شیعه هست، در آن کتاب معروفش نقل کرده است که روزی مأمون چهل نفر از اکابر علمای اهل تسنن در بغداد را احضار می‌کند که صبح زود بیایید نزد من. صبح زود می‌آید از آنها پذیرایی می‌کند و می‌گوید من می‌خواهم با شما در مسئله خلافت بحث کنم. مقداری از این مباحثه را آقای [محمد تقی] شریعتی در کتاب **خلافت و ولایت** نقل کرده‌اند. قطعاً کمتر عالمی از علمای دین را من دیده‌ام که به خوبی مأمون در مسئله خلافت استدلال کرده باشد؛ با تمام اینها در مسئله خلافت امیرالمؤمنین مباحثه کرد و همه را مغلوب نمود.

در روایات شیعه هم آمده است و مرحوم آقا شیخ عباس قمی نیز در کتاب **منتهی الآمال** نقل می‌کند که شخصی از مأمون پرسید که تو تشیع را از چه کسی آموختی؟ گفت: از پدرم هارون. می‌خواست بگویم پدرم هارون هم تمایل

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

شیعی داشت. بعد داستان مفصلی را نقل می‌کند، می‌گوید پدرم تمایل شیعی داشت، به موسی بن جعفر چنین ارادت داشت، چنین علاقه‌مند بود، چنین وچنان بود، ولی در عین حال با موسی بن جعفر به بدترین شکل عمل می‌کرد. من یک‌وقت به پدرم گفتم تو که چنین اعتقادی درباره این آدم داری پس چرا با او این جور رفتار می‌کنی؟ گفت: الْمَلُکُ عَقِیْمٌ (مثلی است در عرب) یعنی مُلک فرزند نمی‌شناسد تا چه رسد به چیز دیگر. گفت: پسرک من! اگر تو که فرزند من هستی با من بر سر خلافت به منازعه برخیزی، آن چیزی را که چشمانت در او هست از روی تنت برمی‌دارم، یعنی سرت را از تنت جدا می‌کنم.

پس در اینکه در مأمون تمایل شیعی بوده شکی نیست، منتها به او می‌گویند «شیعه امام‌گش». مگر مردم کوفه تمایل شیعی نداشتند و امام حسین را کشتند؟! و در اینکه مأمون مرد عالم و علم‌دوستی بوده نیز شکی نیست و این سبب شده که بسیاری از فرنگیها معتقد بشوند که مأمون روی

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

عقیده و خلوص نیت، ولایتعهد را به حضرت رضا تسلیم کرد و حوادث روزگار مانع شد، زیرا حضرت رضا به اجل طبیعی از دنیا رفت و موضوع منتفی شد. ولی این مطلب البته از نظر علمای شیعه درست نیست، قرائن هم برخلاف آن است. اگر مطلب تا این مقدار صمیمی و جدی می بود عکس العمل حضرت رضا در مسئله قبول ولایتعهد به این شکل نبود که بود. ما می بینیم حضرت رضا قضیه را به شکلی که جدی باشد تلقی نکرده اند.

نظر شیخ مفید و شیخ صدوق

فرض دیگر - که این فرض خیلی بعید نیست چون امثال شیخ مفید و شیخ صدوق آن را قبول کرده اند - این است که مأمون در ابتدای امر صمیمیت داشت ولی بعد پشیمان شد. در تاریخ هست - همین ابوالفرج هم نقل می کند، و شیخ صدوق مفصلترش را نقل می کند، شیخ مفید هم نقل می کند - که مأمون وقتی که خودش این پیشنهاد را کرد

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

گفت: زمانی برادرم امین مرا احضار کرد (امین خلیفه بود و مأمون با اینکه قسمتی از مُلک به او واگذار شده بود ولیعهد هم بود)، من نرفتم و بعد لشکری فرستاد که مرا دست‌بسته ببرند. از طرف دیگر در نواحی خراسان قیامهایی شده بود و من لشکر فرستادم، در آنجا شکست خوردند، در کجا چنین شد و شکست خوردیم، و بعد دیدم روحیه سران سپاه من هم بسیار ضعیف است؛ برای من دیگر تقریباً جریان قطعی بود که قدرت مقاومت با برادرم را ندارم و مرا خواهند گرفت، کت بسته تحویل او خواهند داد و سرنوشت بسیار شومی خواهم داشت. روزی بین خود و خدای خود توبه کردم (به آن کسی که با او صحبت می‌کند اتاقی را نشان می‌دهد و می‌گوید) در همین اتاق دستور دادم که آب آورند، اولاً بدن خودم را شستشو دادم، تطهیر کردم (نمی‌دانم کنایه از غسل کردن است یا همان شستشوی ظاهری)، سپس دستور دادم لباسهای پاکیزه سفید آورند و در همین جا آنچه از قرآن حفظ بودم خواندم و چهار رکعت نماز بجا آوردم و بین

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

خود و خدای خود عهد کردم (نذر کردم) که اگر خداوند مرا حفظ و نگهداری کند و بر برادرم پیروز گرداند، خلافت را به کسانی بدهم که حق آنهاست؛ و این کار را با کمال خلوص قلب کردم. از آن به بعد احساس کردم که گشایشی در کار من حاصل شد. بعد از آن در هیچ جبهه‌ای شکست نخوردم. در جبهه سیستان افرادی را فرستاده بودم، خبر پیروزی آنها آمد. بعد طاهر بن الحسین را فرستادم برای برادرم، او هم پیروز شد، مرتب پیروزی و پیروزی، و من چون از خدا این استجاب دعا را دیدم می‌خواهم به نذری که کردم و به عهدی که کردم وفا کنم.

شیخ صدوق و دیگران قبول کرده‌اند، می‌گویند قضیه همین است، انگیزه مأمون فقط همین عهد و نذری بود که در ابتدا با خدا کرده بود. این یک احتمال.

احتمال دوم

احتمال دیگر این است که اساساً مأمون در این قضیه

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

اختیاری نداشته، ابتکار از مأمون نبوده، ابتکار از فضل بن سهل ذوالریاستین وزیر مأمون بوده است^۱ که آمد به مأمون

۱. مأمون وزیری دارد به نام فضل بن سهل. دو برادرند: حسن بن سهل و فضل بن سهل. ایندو ایرانی خالص و مجوسی‌الاصل هستند. در زمان برامکه - که نسل قبل بوده‌اند - فضل بن سهل که باهوش و زرنگ و تحصیل کرده بود و مخصوصاً از علم نجوم اطلاعاتی داشت آمد به دستگاه برامکه و به دست آنها مسلمان شد. (بعضی گفته‌اند پدرشان مسلمان شد و بعضی گفته‌اند نه، خود اینها مجوسی بودند، همان‌جا مسلمان شدند.) بعد کارش بالا گرفت، رسید به آنجا که وزیر مأمون شد و دو منصب را در آن واحد اشغال کرد. اولاً وزیر بود (وزیر آن وقت مثل نخست‌وزیر امروز بود، یعنی همه‌کاره بود، چون هیئت وزرا که نبود، یک نفر وزیر بود که بعد از خلیفه قدرتها در اختیار او بود) و علاوه بر این به اصطلاح امروز رئیس ستاد و فرمانده کل ارتش بود. این بود که به او «ذوالریاستین» می‌گفتند، هم دارای منصب وزارت و هم دارای فرماندهی کل قوا. لشکر مأمون، همه ایرانی هستند (عرب در این سپاه بسیار کم است) چون مأمون در خراسان بود؛ جنگ امین و مأمون هم جنگ عرب و ایرانی بود، اعراب طرفدار امین بودند و ایرانیها و بالاخص خراسانیها (مرکز، خراسان بود) طرفدار مأمون. مأمون از طرف مادر ایرانی است. مسعودی، هم در مروج الذهب و هم در التنبیه والاشراف نوشته است - و دیگران هم نوشته‌اند - که مادر مأمون یک ←

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

گفت: پدران تو با آل علی بد رفتار کردند، چنین کردند چنان کردند، حالا سزاوار است که تو افضل آل علی را که امروز علی بن موسی الرضا است بیاوری و ولایتعهد را به او واگذار کنی، و مأمون قلباً حاضر نبود اما چون فضل این را خواسته بود چاره‌ای ندید.

باز بنا بر این فرض که ابتکار از فضل بود، فضل چرا این کار را کرد؟ آیا فضل شیعی بود؟ روی اعتقاد به حضرت رضا این کار را کرد؟ یا نه، او روی عقاید مجوسی خود باقی بود، خواست عجالاً خلافت را از خاندان عباس بیرون بکشد، و اصلاً می‌خواست با اساس خلافت بازی کند، و بنابراین با حضرت رضا هم خوب نبود و بد بود؛ و لهذا اگر نقشه‌های فضل عملی می‌شد خطرش بیشتر از خلافت خود مأمون بود چون مأمون بالاخره هرچه بود یک خلیفهٔ مسلمان بود ولی

→ زن بادغیسی بود.

کار به جایی رسید که فضل بن سهل بر تمام اوضاع مسلط شد و مأمون را به صورت یک آلت بلا اراده درآورد.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

اینها شاید می‌خواستند اساساً ایران را از دنیای اسلام مجزا کنند و ببرند به سوی مجوسیت. اینها همه سؤال است که عرض می‌کنم، نمی‌خواهم بگویم که تاریخ یک جواب قطعی به اینها می‌دهد.

نظر جرجی زیدان

جرجی زیدان یکی از کسانی است که معتقد است ابتکار از فضل بن سهل بود، ولی همچنین معتقد است که فضل بن سهل شیعی بود و روی اعتقاد به حضرت رضا چنین کاری را کرد. ولی این حرف هم حرف صحیح و درستی نیست [زیرا] با تواریخ تطبیق نمی‌کند. اگر فضل بن سهل آنچنان صمیمی می‌بود و واقعاً می‌خواست تشیع را بر تسنن پیروزی بدهد عکس‌العمل حضرت رضا در مقابل ولایتعهد این جور نبود که بود، و بلکه در روایات شیعه و در تواریخ شیعه زیاد آمده است که حضرت رضا با فضل بن سهل سخت مخالف بود و بلکه بیشتر از آنکه با مأمون مخالف بود با فضل بن سهل

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مخالف بود و فضل بن سهل را یک خطر به شمار می‌آورد و گاهی به مأمون هم می‌گفت که از این بترس، این و برادرش بسیار خطرناکند؛ و نیز دارد که فضل بن سهل نیز علیه حضرت رضا خیلی سعایت می‌کرد.

پس تا اینجا ما دو احتمال ذکر کردیم: یکی اینکه ابتکار از مأمون بود و مأمون صمیمیت داشت به خاطر آن نذر و عهدی که کرده بود، حال یا بعدها منحرف شد، که شیخ صدوق و دیگران این نظر را قبول کرده‌اند، و یا به صمیمیت خودش تا آخر باقی ماند، که بعضی از مستشرقین این‌طور عقیده دارند.

دوم اینکه اصلاً ابتکار از مأمون نبود، ابتکار از فضل بن سهل بود؛ که برخی گفته‌اند فضل، شیعی و صمیمی بود، و بعضی می‌گویند نه، فضل سوء نیت خطرناکی داشت.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

احتمال سوم

الف. جلب نظر ایرانیان

احتمال دیگر این است که ابتکار از خود مأمون بود و مأمون از اول صمیمیت نداشت و به خاطر یک سیاست مُلکداری این موضوع را در نظر گرفت. آن سیاست چیست؟ بعضی گفته‌اند جلب نظر ایرانیها، چون ایرانیها عموماً تمایلی به تشیع و خاندان علی علیه السلام داشتند و از اول هم که علیه عباسیها قیام کردند تحت عنوان «الرضا (یا الرضی) مِنْ آلِ مُحَمَّد» قیام کردند و لهذا به حسب تاریخ - نه به حسب حدیث - لقب «رضا» را مأمون به حضرت رضا داد، یعنی روزی که حضرت را به ولا یتعهد نصب کرد گفت که بعد از این ایشان را به لقب «الرضا» بخوانید، می‌خواست آن خاطره ایرانیها را از حدود نود سال پیش - که تحت عنوان «الرضا من آل محمد» یا «الرضی من آل محمد» قیام کردند - زنده کند که ببینید! من دارم خواسته هشتاد نود ساله شما را احیاء می‌کنم، آن کسی که شما می‌خواستید من او را آوردم؛

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

[و با خود] گفت فعلاً ما آنها را راضی می‌کنیم، بعدها فکر حضرت رضا را می‌کنیم. و این مسئله هم هست که مأمون یک جوان بیست و هشت ساله و کمتر از سی ساله است، و حضرت رضا سنشان در حدود پنجاه سال است (و به قول شیخ صدوق و دیگران حدود چهل و هفت سال، که شاید همین حرف درست باشد). مأمون پیش خود می‌گوید: به حسب ظاهر، ولایتعهدی این آدم برای من خطری ندارد، حد اقل بیست سال از من بزرگتر است، گیرم که این چند سال هم بماند، او قبل از من خواهد مُرد.

پس یک نظر هم این است که گفته‌اند [طرح مسئله ولایتعهدی حضرت رضا] سیاست مأمون بود، ابتکار از خود مأمون بود و او نظر سیاسی داشت و آن آرام‌کردن ایرانیها و جلب نظر آنها بود.

ب. فرونشاندن قیامهای علویان

بعضی [برای این سیاست مأمون] علت دیگری گفته‌اند و آن

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

فرونشاندن قیامهای علویین است. علویون خودشان یک موضوعی شده بودند؛ هرچند سال یک بار - و گاهی هر سال - از یک گوشهٔ مملکت یک قیامی می‌شد که در رأس آن یکی از علویون بود. مأمون برای اینکه علویین را راضی کند و آرام نگاه دارد و یا لاقفل در مقابل مردم خلع سلاح کرده باشد [دست به این کار زد]. وقتی که رأس علویون را بیاورد در دستگاه خودش، قهراً آنها می‌گویند پس ما هم سهمی در این خلافت داریم، حالا که سهمی داریم برویم آنجا؛ کما اینکه مأمون خیلی از اینها را بخشید با اینکه از نظر او جرمهای بزرگی مرتکب شده بودند؛ از جمله «زیدالنار» برادر حضرت رضا را عفو کرد. با خود گفت بالاخره راضی‌شان کنم و جلوی قیامهای اینها را بگیرم. در واقع خواست یک سهم به علویین در خلافت بدهد که آنها آرام شوند، و بعد هم مردم دیگر را از دور آنها متفرق کند، یعنی علویین را به این وسیله خلع سلاح نماید که دیگر هر جا بخواهند بروند دعوت کنند که ما می‌خواهیم علیه خلیفه قیام کنیم، مردم بگویند

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

شما که الآن خودتان هم در خلافت سهیم هستید، حضرت رضا که الآن ولیعهد است، پس شما علیه حضرت رضا می‌خواهید قیام کنید؟!!

ج. خلع سلاح کردن حضرت رضا

احتمال دیگر در باب سیاست مأمون که ابتکار از خودش بوده و سیاستی در کار بوده، مسئله خلع سلاح کردن خود حضرت رضاست و این در روایات ما هست که حضرت رضا روزی به خود مأمون فرمود هدف تو این است. می‌دانید وقتی افرادی که نقش منفی و نقش انتقاد را دارند، به یک دستگاه انتقاد می‌کنند، یک راه برای اینکه آنها را خلع سلاح کنند این است که به خودشان پست بدهند؛ بعد اوضاع و احوال هرچه که باشد، وقتی که مردم ناراضی باشند آنها دیگر نمی‌توانند از ناراضایی مردم استفاده کنند و برعکس، مردم ناراضی علیه خود آنها تحریک می‌شوند، مردمی که همیشه می‌گویند خلافت حق آل علی است، اگر

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

آنها خلیفه شوند دنیا گلستان خواهد شد، عدالت اینچنین برپا خواهد شد و از این حرفها. مأمون خواست حضرت رضا را بیاورد در منصب ولایتعهد تا بعد مردم بگویند: نه، اوضاع فرقی نکرد، چیزی نشد؛ و یا [آل علی علیهم السلام] را [متهم کند که اینها تا دست خودشان کوتاه است این حرفها را می‌زنند ولی وقتی که دست خودشان هم رسید دیگر ساکت می‌شوند و حرفی نمی‌زنند.

بسیار مشکل است که انسان از دیدگاه تاریخ بتواند از نظر مأمون به یک نتیجه قاطع برسد. آیا ابتکار مأمون بود؟ ابتکار فضل بود؟ اگر ابتکار فضل بود روی چه جهت؟ و اگر ابتکار مأمون بود آیا حسن نیت داشت یا حسن نیت نداشت؟ اگر حسن نیت داشت در آخر برگشت یا برنگشت؟ و اگر حسن نیت نداشت سیاستش چه بود؟ اینها از نظر تاریخ، امور شبهه‌ناکی است. البته اغلب اینها دلایلی دارد ولی یک دلایلی که بگوییم صددرصد قاطع است نیست و شاید همان حرفی که شیخ صدوق و دیگران معتقدند [درست باشد] گو

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

اینکه شاید با مذاق امروز شیعه خیلی سازگار نباشد که بگوییم مأمون از اول صمیمیت داشت ولی بعدها پشیمان شد، مثل همه اشخاص که وقتی [دچار سختی می شوند تصمیمی مبنی بر بازگشت به حق می گیرند اما وقتی رهایی می یابند تصمیم خود را فراموش می کنند]: **فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ**^۱. قرآن نقل می کند که افرادی وقتی در چهار موجه دریا گرفتار می شوند خیلی خالص و مخلص می شوند، ولی هنگامی که بیرون آمدند تدریجاً فراموش می کنند. مأمون هم در آن چهار موجه گرفتار شده بود، این نذر را کرد، اول هم تصمیم گرفت به نذرش عمل کند ولی کم کم یادش رفت و درست از آن طرف برگشت.

بہتر این است کہ ما مسئلہ را از وجہہ حضرت رضا بررسی کنیم. اگر از این وجہہ بررسی کنیم، مخصوصاً اگر

۱. عنکبوت / ۶۵.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مسئلات تاریخ را در نظر بگیریم، به نظر من بسیاری از مسائل مربوط به مأمون هم حل می‌شود.

مسئلات تاریخ

۱. احضار امام از مدینه به مرو

یکی از مسائل تاریخ این است که آوردن حضرت رضا از مدینه به مرو، با مشورت امام و با جلب نظر قبلی امام نبوده است. یک نفر ننوشته که قبلاً در مدینه مکاتبه یا مذاکره‌ای با امام شده بود که شما را برای چه موضوعی می‌خواهیم و بعد هم امام به خاطر همان دعوتی که از او شده بود و برای همین موضوع معین حرکت کرد و آمد. مأمون امام را احضار کرد بدون اینکه اصلاً موضوع روشن باشد. در مرو برای اولین بار موضوع را با امام در میان گذاشت. نه تنها امام را، عده زیادی از آل ابی‌طالب را دستور داد از مدینه، تحت نظر و بدون اختیار خودشان حرکت دادند [و به مرو] آوردند. حتی مسیری که برای حضرت رضا انتخاب کرد یک مسیر

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مشخصی بود که حضرت از مراکز شیعه‌نشین عبور نکند، زیرا از خودشان می‌ترسیدند. دستور داد که حضرت را از طریق کوفه نیاورند، از طریق بصره و خوزستان و فارس بیاورند به نیشابور. خط‌سیر را مشخص کرده بود. کسانی هم که مأمور این کار بودند از افرادی بودند که فوق‌العاده با حضرت رضا کینه و عداوت داشتند، و عجیب این است که آن سرداری که مأمور این کار شد به نام «جلودی» یا «جلودی» (ظاهراً عرب هم هست) آنچنان به مأمون وفادار بود و آنچنان با حضرت رضا مخالف بود که وقتی مأمون در مرو قضیه را طرح کرد او گفت: من با این کار مخالفم. هرچه مأمون گفت: خفه شو، گفت: من مخالفم. او و دو نفر دیگر به خاطر این قضیه به زندان افتادند و بعد هم به خاطر همین قضیه کشته شدند، [به این ترتیب که] روزی مأمون اینها را احضار کرد، حضرت رضا و عده‌ای از جمله فضل بن سهل ذوالریاستین هم بودند، مجدداً نظرشان را خواست، تمام اینها در کمال صراحت گفتند: ما صددرصد مخالفیم، و جواب تندی دادند. اولی را

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

گردن زد. دومی را خواست. او مقاومت کرد. وی را نیز گردن زد. به همین «جلودی» رسید^۱. حضرت رضا کنار مأمون نشسته بودند. آهسته به او گفتند: از این صرف نظر کن. جلودی گفت: یا امیرالمؤمنین! من یک خواهش از تو دارم، تو را به خدا حرف این مرد را درباره من نپذیر. مأمون گفت: قسمت عملی است که هرگز حرف او را دربارهات نمی پذیرم. (او نمی دانست که حضرت شفاعتش را می کند.) همان جا

۱. جلودی یک سابقه بسیار بدی هم داشت و آن این بود که در قیام یکی از علویین که در مدینه قیام کرده و بعد مغلوب شده بود، هارون ظاهراً به همین جلودی دستور داده بود که برو در مدینه تمام اموال آل ابی طالب را غارت کن، حتی برای زنهای اینها زیور نگذار، و جز یک دست لباس، لباسهای اینها را از خانه هاشان بیرون بیاور. آمد به خانه حضرت رضا. حضرت دم در را گرفت و فرمود من راه نمی دهم. گفت: من مأموریت دارم، خودم باید بروم لباس از تن زنها بکنم و جز یک دست لباس برایشان نگذارم. فرمود: هرچه که تو می گویی من حاضر می کنم ولی اجازه نمی دهم داخل شوی. هرچه اصرار کرد حضرت اجازه نداد. بعد خود حضرت [به زنها] فرمود: هرچه دارید به او بدهید که برود، و او لباسها و حتی گوشواره و انگوی آنها را جمع کرد و رفت.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

گردنش را زد. به هر حال حضرت رضا را با این حال آوردند و وارد مرو کردند. تمام آل ابی طالب را در یک محل جای دادند و حضرت رضا را در یک جای اختصاصی، ولی تحت نظر و تحت الحفظ، و در آنجا مأمون این موضوع را با حضرت در میان گذاشت. این یک مسئله که از مسلمات تاریخ است.

۲. امتناع حضرت رضا

گذشته از این مسئله که این موضوع در مدینه با حضرت در میان گذاشته نشد، در مرو که در میان گذاشته شد حضرت شدیداً ابا کرد. همین ابوالفرج در *مقاتل الطالبیین* نوشته است که مأمون، فضل بن سهل و حسن بن سهل را فرستاد نزد حضرت رضا و [این دو موضوع را مطرح کردند]. حضرت امتناع کرد و قبول نمی کرد. آخرش گفتند: چه می گویی؟! این قضیه اختیاری نیست، ما مأموریت داریم که اگر امتناع کنی همین جا گردنت را بزنیم. (علمای شیعه مکرر این را

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

نقل کرده اند.) بعد می‌گوید: باز هم حضرت قبول نکرد. اینها رفتند نزد مأمون. بار دیگر خود مأمون با حضرت مذاکره کرد و باز تهدید به قتل کرد. یکدفعه هم گفت: چرا قبول نمی‌کنی؟! مگر جدت علی بن ابی طالب در شورا شرکت نکرد؟! می‌خواست بگوید که این با سنت شما خاندان هم منافات ندارد، یعنی وقتی علی علیه السلام آمد در شورا شرکت کرد و [در امر انتخاب خلیفه] دخالت نمود معنایش این بود که عجلتاً از حقی که از جانب خدا برای خودش قائل بود

۱. آنها خودشان می‌دانستند که ته دلها چیست و حضرت رضا چرا قبول نمی‌کند. حضرت رضا قبول نمی‌کرد چون خود حضرت هم بعدها به مأمون فرمود: تو حق چه کسی را داری می‌دهی؟! این مسئله برای حضرت رضا مطرح بود که مأمون حق چه کسی را دارد می‌دهد؟ و قبول کردن این منصب از وی به منزله امضای اوست. اگر حضرت رضا خلافت را من جانب الله حق خودش می‌داند، به مأمون می‌گوید تو حق نداری مرا ولی عهد کنی، تو باید واگذار کنی بروی و بگویی من تاکنون حق نداشتم، حق شما بوده، شکل واگذاری [یعنی ولایتعهدی] قبول کردن توست؛ و اگر انتخاب خلیفه به عهده مردم است باز به تو چه مربوط؟!

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

صرف نظر کرد و تسلیم اوضاع شد تا ببیند شرایط و اوضاع از نظر مردمی چطور است، کار به او واگذار می‌شود یا نه. پس اگر شورا خلافت را به پدرت علی می‌داد قبول می‌کرد، تو هم باید قبول کنی. حضرت آخرش تحت عنوان تهدید به قتل که اگر قبول نکند کشته می‌شود قبول کرد. البته این سؤال برای شما باقی است که آیا ارزش داشت که امام بر سر یک امتناع از قبول کردن ولایتعهد کشته شود یا نه؟ آیا این نظیر بیعتی است که یزید از امام حسین می‌خواست یا نظیر آن نیست؟ که این را بعد باید بحث کنیم.

۳. شرط حضرت رضا

یکی دیگر از مسلمات تاریخ این است که حضرت رضا شرط کرد و این شرط را هم قبولاند که من به این شکل قبول می‌کنم که در هیچ کاری مداخله نکنم و مسئولیت هیچ کاری را نپذیرم. در واقع می‌خواست مسئولیت کارهای مأمون را نپذیرد و به قول امروزها ژست مخالفت را و اینکه

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

ما و اینها به هم نمی چسبیم و نمی توانیم همکاری کنیم حفظ کند و حفظ هم کرد. (البته مأمون این شرط را قبول کرد.) لهذا حضرت حتی در نماز عید شرکت نمی کرد تا آن جریان معروف رخ داد که مأمون یک نماز عیدی از حضرت تقاضا کرد، امام فرمود: این برخلاف عهد و پیمان من است، او گفت: اینکه شما هیچ کاری را قبول نمی کنید مردم پشت سر ما یک حرفهایی می زنند، باید شما قبول کنید، و حضرت فرمود: بسیار خوب، این نماز را قبول می کنم، که به شکلی هم قبول کرد که خود مأمون و فضل پشیمان شدند و گفتند اگر این برسد به [محل نماز] انقلاب می شود، آمدند جلوی حضرت را گرفتند و ایشان را از بین راه برگرداندند و نگذاشتند که از شهر خارج شوند.

۴. طرز رفتار امام پس از مسئله ولایتعهدی

مسئله دیگر که این هم باز از مسلمات تاریخ است، هم سنی ها نقل کرده اند و هم شیعه ها، هم ابوالفرج نقل می کند

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

و هم در کتابهای ما نقل شده است، طرز رفتار حضرت است بعد از مسئله ولایتعهدی. مخصوصاً خطابه‌ای که حضرت در مجلس مأمون در همان جلسه ولایتعهدی می‌خواند عجیب جالب است. به نظر من حضرت با همین خطبه یک سطر و نیمی - که همه آن را نقل کرده‌اند - وضع خودش را روشن کرد. خطبه‌ای می‌خواند، در آن خطبه نه اسمی از مأمون می‌برد و نه کوچکترین تشکری از او می‌کند. قاعده‌اش این است که اسمی از او ببرد و لااقل یک تشکری بکند.

ابوالفرج می‌گوید بالاخره روزی را معین کردند و گفتند در آن روز مردم باید بیایند با حضرت رضا بیعت کنند. مردم هم آمدند. مأمون برای حضرت رضا در کنار خودش محلی و مجلسی قرار داد و اول کسی را که دستور داد بیاید با حضرت رضا بیعت کند پسر خودش عباس بن مأمون بود. دومین کسی که آمد یکی از سادات علوی بود. بعد به همین ترتیب گفت یک عباسی و یک علوی بیایند بیعت کنند و به هر کدام از اینها هم جایزه فراوانی می‌داد و می‌رفتند. وقتی

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

آمدند برای بیعت، حضرت دستش را به شکل خاصی رو به جمعیت گرفت. مأمون گفت: دستت را دراز کن تا بیعت کنند. فرمود: نه، جدم پیغمبر هم این جور بیعت می‌کرد، دستش را این جور می‌گرفت و مردم دستشان را می‌گذاشتند به دستش. بعد خطبا و شعرا، سخنرانان و شاعران - اینها که تابع اوضاع و احوال هستند - آمدند و شروع کردند به خطابه خواندن، شعرگفتن، در مدح حضرت رضا سخن گفتن، در مدح مأمون سخن گفتن، و از این دو نفر تمجید کردن. بعد مأمون به حضرت رضا گفت: «قُمْ فَأَخْطِبِ النَّاسَ وَ تَكَلِّمْ فِيهِمْ» برخیز خودت برای مردم سخنرانی کن. قطعاً مأمون انتظار داشت که حضرت در آنجا یک تأییدی از او و خلافتش بکنند. ابوالفرج نوشته است: «فَقَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ» اول حمد و ثنای الهی را گفت...^۱

۱. [چند دقیقه از آخر این سخنرانی متأسفانه روی نوار ضبط نشده است. در جلسه بعد مضمون سخن امام نقل شده است.]

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع بحث، مسئله ولایتعهد حضرت رضا نسبت به مأمون بود. در جلسه پیش عرض کردیم که در این داستان یک سلسله مسائل قطعی و مسلم از نظر تاریخی، و یک سلسله مسائل مشکوک است، و حتی مورخینی مثل جرجی زیدان تصریح می‌کنند که بنی‌العباس سیاستشان بر کتمان بود و اسرار سیاسی‌شان را کمتر می‌گذاشتند که فاش شود، و لهذا این مجهولات در تاریخ باقی مانده است. آنچه که قطعیت دارد و جای بحث نیست این است که مسئله ولایتعهد اولاد از

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

طرف حضرت رضا شروع نشده، یعنی اینچنین نیست که برای این کار اقدامی از این طرف شده باشد، از طرف مأمون شروع شده، و تازه شروع هم که شده به این شکل نبوده که مأمون پیشنهاد کند و حضرت رضا قبول نماید، بلکه به این شکل بوده که بدون اینکه این موضوع را فاش کنند، عده‌ای را از خراسان (خراسان قدیم: مرو، ماوراءالنهر، این سرزمینهایی که امروز جزء روسیه به شمار می‌رود و مأمون در آنجا بوده) می‌فرستند به مدینه و عده‌ای از بنی‌هاشم و در رأس آنها حضرت رضا را به مرو احضار می‌کنند، و صحبت اراده و اختیار در میان نبوده است، و حتی خط سیری را هم که حضرت را عبور می‌دهند قبلاً مشخص می‌کنند که از شهرستانها و از راههایی عبور دهند که شیعه در آن کمتر وجود دارند یا وجود ندارند. مخصوصاً قید کرده بودند که حضرت رضا را از شهرهای شیعه‌نشین عبور ندهند. وقتی که [این گروه را] وارد مرو می‌کنند، حضرت رضا را جدا در یک منزل اسکان می‌دهند و دیگران را در جای

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

دیگر، و در آنجا برای اولین بار این موضوع عرضه می‌شود و مأمون پیشنهاد می‌کند که [حضرت رضا ولایتعهد را بپذیرد]. صحبت اول مأمون این است که من می‌خواهم خلافت را واگذار کنم. (البته این خیلی قطعی نیست.) به هر حال یا ابتدا خلافت را پیشنهاد کرد و بعد گفت اگر خلافت را نمی‌پذیری ولایتعهد را بپذیر؛ و یا از اول ولایتعهد را عرضه داشت و حضرت رضا شدید امتناع کرد.

حال منطق حضرت در امتناع چه بوده؟ چرا امام امتناع کرد؟ البته اینها را ما به صورت یک امر صددرصد قطعی نمی‌توانیم بگوییم ولی در روایاتی که [محدثینی] از خود ما [شیعه] نقل کرده‌اند - از جمله در روایت عیون اخبار الرضا - ذکر شده است که وقتی مأمون گفت: من این جور فکر کردم که خودم را از خلافت عزل کنم و تو را به جای خودم نصب کنم و با تو بیعت نمایم، امام فرمود: یا تو در خلافت ذی‌حقی و یا ذی‌حق نیستی. اگر این خلافت واقعاً از آن توست و تو ذی‌حقی و این خلافت یک خلافت الهی است، حق نداری

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

چنین جامه‌ای را که خدا برای تن تو تعیین کرده است به غیر خودت بدهی؛ و اما اگر از آن تو نیست باز هم حق نداری بدهی. چیزی را که از آن تو نیست تو چرا به کسی بدهی؟! معنایش این است که اگر خلافت از آن تو نیست تو باید مثل معاویه پسر یزید اعلام کنی که من ذی حق نیستم، و قهراً پدران خودت را تخطئه کنی همان طور که او تخطئه کرد و گفت: پدران من به ناحق این جامه را به تن کردند و من هم در این چند وقت به ناحق این جامه را به تن کردم، بنابراین من می‌روم؛ نه اینکه بگویی من خلافت را تفویض و واگذار می‌کنم. وقتی که مأمون این جمله را شنید فوراً به اصطلاح وجهه سخن را تغییر داد و گفت: شما مجبور هستید.

سپس مأمون تهدید کرد و در تهدید خود استدلال را با تهدید مخلوط نمود^۱. جمله‌ای گفت که در آن، هم استدلال

۱. مأمون واقعاً مرد دانشمند و مطلعی بوده؛ از حدیث آگاه بود، از تاریخ آگاه بود، از منطق آگاه بود، از ادبیات آگاه بود، از فلسفه آگاه بود و شاید

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

بود و هم تهدید، و آن این بود که گفت: «جدت علی بن ابی طالب در شورا شرکت کرد (در شورای شش نفری) و عمر که خلیفه وقت بود تهدید کرد، گفت: در ظرف سه روز باید اهل شورا تصمیم بگیرند و اگر تصمیم نگرفتند یا بعضی از آنها از تصمیم اکثریت تمرد کردند ابوظلحه انصاری مأمور است که گردنشان را بزند.» خواست بگوید الان تو در آن وضع هستی که جدت علی بود، من هم در آن وضعی هستم که عمر بود. تو از جدت پیروی کن و در این کار شرکت نما. در این جمله تلویحاً این معنا بود که جدت علی با اینکه خلافت را از خودش می دانست چرا در کار شورا شرکت کرد؟ این که در کار شورا شرکت کرد یعنی آمد آنجا تبادل نظر کند که آیا خلافت را به این بدهیم یا به آن؟ و این خودش یک نوع تنزلی بود از جد شما علی بن ابی طالب که نیامد سرسختی کند و بگوید شورا یعنی چه؟! خلافت مال من

→ اندکی از طب و نجوم آگاه بود، اصلاً جزء علما بود و شاید در طبقه سلاطین و خلفا در جهان نظیر نداشته باشد.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

است، اگر همه‌تان کنار می‌روید بروید تا من خودم خلیفه باشم، اگر نه، من در شورا شرکت نمی‌کنم. اینکه در شورا شرکت کرد معنایش این است که از حق مسلم و قطعی خود صرف‌نظر کرد و خود را جزء اهل شورا قرار داد. تو الآن وضعت در اینجا نظیر وضع علی بن ابی‌طالب است. این، جنبه استدلال قضیه بود. اما جنبه تهدیدش: عمر خلیفه‌ای بود که کارهایش برای عصر و زمان تقریباً سند شمرده می‌شد. مأمون خواست بگوید اگر من تصمیم شدیدی بگیرم جامعه از من می‌پذیرد، می‌گویند او همان تصمیمی را گرفت که خلیفه دوم گرفت؛ او گفت مصلحت مسلمین شورا است و اگر کسی از آن تخلف کند گردش را بزنی، من هم به حکم اینکه خلیفه هستم چنین فرمانی را می‌دهم، می‌گویم مصلحت مسلمین این است که علی بن موسی ولایتعهد را بپذیرد، اگر تخلف کند، به حکم اینکه خلیفه هستم گردش را می‌زنم. استدلال را با تهدید مخلوط کرد.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

پس یکی دیگر از مسلمات تاریخ این مسئله است که حضرت رضا [از قبول ولایتعهد مأمون] امتناع کرده است ولی بعد با تهدید به قتل پذیرفته است.

مسئله سوم که این هم جزء قطعیات و مسلمات است این است که امام از اول با مأمون شرط کرد که من در کارها مداخله نکنم، یعنی عملاً جزء دستگاه نباشم، حالا اسم می‌خواهد ولایتعهد باشد، باشد، سگه به نام من می‌خواهند بزنند، بزنند، خطبه به نام من می‌خواهند بخوانند، بخوانند، ولی در کارها عملاً مرا شریک نکن؛ کاری را عملاً به عهده من نگذار، نه در کار قضا و دادگستری دخالتی داشته باشم، نه در عزل و نصبها و نه در هیچ کار دیگری^۱. در همان مراسم تشریفاتی نیز امام طوری رفتار کرد که آن ناچسبی خودش به دستگاه مأمونی را ثابت کرد. آن جمله‌ای که در اولین خطابه ولایتعهدش خواند به نظر من خیلی عجیب و با

۱. در واقع امام نمی‌خواست جزء دستگاه مأمونی قرار گیرد به طوری که به این دستگاه بچسبد.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

ارزش است. آن مجلس عظیم را مأمون تشکیل می‌دهد و تمام سران مملکتی از وزرا و سران سپاه و شخصیتها را دعوت می‌کند و همه با لباسهای سبز - که شعاری بود که آن وقت مقرر کردند - شرکت می‌کنند^۱. اول کسی را که دستور داد بیاید با حضرت رضا به عنوان ولایتعهد بیعت کند پسرش عباس بن مأمون بود که ظاهراً قبلاً ولیعهد یا نامزد ولایتعهد بود؛ و بعد دیگران یک‌یک آمدند و بیعت کردند. سپس شعرا و خطبا آمدند و شعرهای بسیار عالی خواندند و خطابه‌های بسیار غزّاً انشاء کردند. بعد قرار شد خود حضرت خطابه‌ای بخواند. حضرت برخاست و در یک سطر ونیم فقط، صحبت کرد که جملاتش در واقع ایراد به تمام کارهای آنها

۱. البته اینکه لباس سبز چرا، بعضی می‌گویند این، تدبیر فضل بن سهل بود، زیرا شعار خود عباسیها لباس سیاه بود، فضل از آن روز دستور داد که همه با لباس سبز بیایند؛ و گفته‌اند در این تدبیر، روح زردشتیگری وجود داشت و رنگ سبز شعار مجوسیهها بود. ولی من نمی‌دانم این سخن چقدر اساس دارد.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

بود. مضمونش این است: «ما (یعنی ما اهل بیت، ما ائمه) حقی داریم بر شما مردم به اینکه ولی امر شما باشیم: معنایش این است که این حق اصلاً مال ما هست و چیزی نیست که مأمون بخواهد به ما واگذار کند. و شما در عهده ما حقی دارید. حق شما این است که ما شما را اداره کنیم. و هرگاه شما حق ما را به ما دادید (یعنی هر وقت شما ما را به عنوان خلیفه پذیرفتید) بر ما لازم می شود که آن وظیفه خودمان را درباره شما انجام دهیم، والسلام». ^۱ دو کلمه: «ما حقی داریم و آن خلافت است، شما حقی دارید به عنوان مردمی که خلیفه باید آنها را اداره کند؛ شما مردم باید حق ما را به ما بدهید، و اگر شما حق ما را به ما بدهید ما هم در مقابل شما وظیفه ای داریم که باید انجام دهیم، و وظیفه خودمان را انجام می دهیم.» نه تشکری از مأمون و نه حرف

۱. [در بحارالانوار، ج ۴۹ / ص ۱۴۶ عبارت چنین است: لَنَا عَلَيْكُمْ حَقٌّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَكُمْ عَلَيْنَا حَقٌّ بِهِ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَدَيْتُمُ إِلَيْنَا ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْنَا الْحَقُّ لَكُمْ.]

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

دیگری، و بلکه مضمون برخلاف روح جلسه ولایتعهدی است. بعد هم این جریان همین طور ادامه پیدا می‌کند، حضرت رضا یک ولیعهد به اصطلاح تشریفاتی است که حاضر نیست در کارها مداخله کند و در یک مواردی هم که اجباراً مداخله می‌کند به شکلی مداخله می‌کند که منظور مأمون تأمین نمی‌شود؛ مثل همان قضیه نماز عید خواندن که مأمون می‌فرستد نزد حضرت و حضرت می‌گوید: ما با تو قرار داریم که من در هیچ کار مداخله نکنم. می‌گوید: آخر اینکه تو در هیچ کار مداخله نمی‌کنی مردم مرا متهم می‌کنند، حال این یک کار مانعی ندارد، حضرت می‌فرماید: اگر بخواهم این کار را بکنم باید به رسم جدم عمل کنم نه به آن رسمی که امروز معمول است. مأمون می‌گوید: بسیار خوب. امام از خانه خارج می‌شود. چنان غوغایی در شهر پیا می‌شود که در وسط راه می‌آیند حضرت را برمی‌گردانند. بنابراین تا این مقدار مسئله مسلم است که حضرت رضا را بالاجبار [به مرو] آورده‌اند و عنوان ولایتعهد را به او

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

تحمیل کرده‌اند؛ تهدید به قتل کرده‌اند و حضرت بعد از تهدید به قتل قبول کرده به این شرط که در کارها عملاً مداخله نکنند، و بعد هم عملاً مداخله نکرده و طوری خودش را کنار کشیده که ثابت کرده است که خلاصه ما به اینها نمی‌چسبیم و اینها هم به ما نمی‌چسبند.

مسائل مشکوک

اما مسائلی که عرض کردیم مشکوک است. در اینجا قضایای مشکوک زیاد است. اینجاست که علما و اهل تاریخ، اجتهادشان اختلاف پیدا کرده. اصلاً این مسئله ولایتعهد چه بود؟ چطور شد که مأمون حاضر شد حضرت رضا را از مدینه بخواهد برای ولایتعهد، و خلافت را به او تفویض کند، از خاندان عباسی بیرون ببرد و تحویل خاندان علوی بدهد؟ آیا این ابتکار از خودش بود یا از فضل بن سهل ذوالریاستین سرخسی و او بر مأمون تحمیل کرده بود از باب اینکه وزیر بسیار مقتدری بود و لشکریان مأمون که اکثریت قریب به

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

اتفاقشان ایرانی بودند تحت نظر این وزیر بودند و او هر نظری که داشت می توانست تحمیل کند. حال او چرا این کار را کرد؟ بعضی - که البته این احتمال خیلی ضعیف است گو اینکه افرادی مثل جرجی زیدان و حتی ادوارد براون قبول کرده اند - می گویند: اصلاً فضل بن سهل شیعه بوده [و در این موضوع] حسن نیت داشت و می خواست واقعاً خلافت را [به خاندان علوی] منتقل کند. اگر این فرض صحیح باشد باید حضرت رضا با فضل بن سهل همکاری کند، به جهت اینکه وسیله کاملاً آماده شده است که خلافت به علویین منتقل شود؛ و حتی نباید بگوید من قبول نمی کنم تا تهدید به قتلش کنند و بعد هم که قبول کرد نباید بگوید باید جنبه تشریفاتی داشته باشد، من در کارها مداخله نمی کنم؛ بلکه باید جداً قبول کند، در کارها هم مداخله نماید و مأمون را عملاً از خلافت خلع ید کند.

البته اینجا یک اشکال هست و آن اینکه اگر فرض هم کنیم که با همکاری حضرت رضا و فضل بن سهل می شد

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مأمون را از خلافت خلع کرد، چنین نبود که دیگر اوضاع خلافت روبه‌راه باشد، چون خراسان جزئی از مملکت اسلامی بود، همین قدر که به مرز ری می‌رسیدیم، از آنجا به آن طرف، یعنی قسمت عراق که قبلاً دارالخلافت بود، و نیز حجاز و یمن و مصر و سوریه وضع دیگری داشت؛ آنها که تابع تمایلات مردم ایران و مردم خراسان نبودند و بلکه تمایلاتی بر ضد اینها داشتند؛ یعنی اگر فرض هم می‌کردیم که این قضیه به همین شکل بود و عملی می‌شد، حضرت رضا در خراسان خلیفه بود، بغداد در مقابلش محکم می‌ایستاد، همچنان که تا خبر ولایتعهد حضرت رضا به بغداد رسید و بنی‌العباس در بغداد فهمیدند که مأمون چنین کاری کرده است فوراً نماینده مأمون را معزول کردند و با یکی از بنی‌العباس به نام ابراهیم بن شکله - با اینکه صلاحیتی هم نداشت - بیعت کردند و اعلام طغیان نمودند، گفتند: ما هرگز زیر بار علویین نمی‌رویم، اجداد ما صد سال است که زحمت کشیده‌اند، جان‌کنده‌اند، حالا یکدفعه

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

خلافت را تحویل علوین بدهیم؟! بغداد قیام می‌کرد و به دنبال آن خیلی جاهای دیگر نیز قیام می‌کردند. ولی این یک فرض است و تازه اصل فرض درست نیست، یعنی این حرف قابل قبول نیست که فضل بن سهل ذوالریاستین شیعی بود و روی اخلاص و ارادت به حضرت رضا چنین کاری کرد. اولاً اینکه ابتکار از او باشد محل تردید است. ثانیاً: به فرض اینکه ابتکار از او باشد، اینکه او احساسات شیعی داشته باشد سخت محل تردید است. آنچه احتمال بیشتر قضیه است این است که فضل بن سهل که تازه مسلمان شده بود می‌خواست به این وسیله ایران را برگرداند به ایران قبل از اسلام^۱، فکر کرد الان ایرانیها قبول نمی‌کنند چون واقعاً مسلمان و معتقد به اسلام هستند و همین قدر که اسم مبارزه با اسلام در میان بیاید با او مخالفت می‌کنند. با خود اندیشید که کلک خلیفه عباسی را

۱. عرض کردیم که اینها هیچ‌کدام قطعی نیست و از شبهات تاریخ است، ولی برخی از روایات این طور حکایت می‌کند.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

به دست مردی که خود او وجهه‌ای دارد بگند، حضرت رضا را عجالتاً روی کار بیاورد و بعد ایشان را از خارج دچار دشواریهای مخالفت بنی‌العباس کند، و از داخل هم خودش زمینه را فراهم نماید برای برگرداندن ایران به دوره قبل از اسلام و دوره زردشتیگری.

اگر این فرض درست باشد، در اینجا وظیفه حضرت رضا همکاری با مأمون است برای قلع و قمع کردن خطر بزرگتر؛ یعنی خطر فضل بن سهل برای اسلام صد درجه بالاتر از خطر مأمون است برای اسلام، زیرا بالاخره مأمون هرچه هست یک خلیفه مسلمان است.

یک مطلب دیگر را هم باید عرض کنم و آن این است که ما نباید این جور فکر کنیم که همه خلفایی که با ائمه مخالف بودند یا آنها را شهید کردند در یک عرض هستند، بنابراین چه فرقی میان یزید بن معاویه و مأمون است؟ تفاوت از زمین تا آسمان است. مأمون در طبقه خودش یعنی در طبقه خلفا و سلاطین، هم از جنبه علمی و هم از جنبه‌های

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

دیگر یعنی حسن سیاست، عدالت نسبی و ظلم نسبی، و از نظر حسن اداره و مفیدبودن به حال مردم، از بهترین خلفا و سلاطین است. مردی بود بسیار روشنفکر. این تمدن عظیم اسلامی که امروز مورد افتخار ماست به دست همین هارون و مأمون به وجود آمد، یعنی اینها یک سعه نظر و یک روشنفکری فوق العاده داشتند که بسیاری از کارهایی که کردند امروز اسباب افتخار دنیای اسلام است. مسئله «الْمُلْكُ عَقِيمٌ» و اینکه مأمون به خاطر مُلک و سلطنت بر ضد عقیده خودش قیام کرد و همان امامی را که به او اعتقاد داشت مسموم کرد یک مطلب است، و سایر قسمتها مطلب دیگر. به هر حال اگر واقعاً مطلب این باشد که مسئله ولایتعهد ابتکار فضل بن سهل بوده و فضل بن سهل نیز همین طور که قرائن نشان می دهد [سوء نیت داشته است، در این صورت امام می بایست طرف مأمون را بگیرد]. روایات ما این مطلب را تأیید می کند که حضرت رضا از فضل بن سهل بیشتر تنفر داشت تا مأمون، و در مواردی که میان فضل بن سهل و

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مأمون اختلاف پیش می‌آمد، حضرت طرف مأمون را می‌گرفت. در روایات ما هست که فضل بن سهل و یک نفر دیگر به نام هشام بن ابراهیم آمدند نزد حضرت رضا و گفتند که خلافت حق شماست، اینها همه‌شان غاصبند، شما موافقت کنید، ما مأمون را به قتل می‌رسانیم و بعد شما رسماً خلیفه باشید. حضرت به شدت این دو نفر را طرد کرد. اینها بعد فهمیدند که اشتباه کرده‌اند، فوراً رفتند نزد مأمون، گفتند: ما نزد علی بن موسی بودیم، خواستیم او را امتحان کنیم، این مسئله را به او عرضه داشتیم تا ببینیم که او نسبت به تو حسن نیت دارد یا نه. دیدیم نه، حسن نیت دارد. به او گفتیم بیا با ما همکاری کن تا مأمون را بکشیم، او ما را طرد کرد. و بعد حضرت رضا در ملاقاتی که با مأمون داشتند - و مأمون هم سابقه ذهنی داشت - قضیه را طرح کردند و فرمودند اینها آمدند و دروغ می‌گویند، جدی می‌گفتند؛ و بعد حضرت به مأمون فرمود که از اینها احتیاط کن.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مطابق این روایات، علی بن موسی الرضا خطر فضل بن سهل را از خطر مأمون بالاتر و شدیدتر می‌دانسته است. بنا بر این فرض [که ابتکار ولایتعهد از فضل بن سهل بوده است^۱] حضرت رضا این ولایتعهدی را که به دست این مرد ابتکار شده است خطرناک می‌داند، می‌گوید: نیت سوئی در کار است، اینها آمده‌اند مرا وسیله قرار دهند برای برگرداندن ایران از اسلام به مجوسی‌گری.

پس ما روی فرض صحبت می‌کنیم. اگر ابتکار از فضل باشد و او واقعاً شیعه باشد (آن‌طور که برخی از مورخین اروپایی گفته‌اند) حضرت رضا باید با فضل همکاری می‌کرد علیه مأمون؛ و اگر این روح زردستیگری در کار بوده، برعکس باید با مأمون همکاری می‌کرد علیه اینها تا کلک اینها کنده شود. روایات ما این دوم را بیشتر تأیید می‌کند،

۱. حال یا خودش تازه مسلمان بود یا پدرش مسلمان شده بود و تازه او هم به دست برمکیها مسلمان شده بود و اسلامش یک اسلام سیاسی بود، زیرا یک آدم زردستی نمی‌توانست وزیر خلیفه مسلمان باشد.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

یعنی فرضاً هم ابتکار از فضل نبوده، اینکه حضرت رضا با فضل میانه خوبی نداشت و حتی مأمون را از خطر فضل می ترساند، از نظر روایات ما امر مسلمی است. فرضیه دیگر این است که اصلاً ابتکار از فضل نبوده، ابتکار از خود مأمون بوده است. اگر ابتکار از خود مأمون بوده، مأمون چرا این کار را کرد؟ آیا حسن نیت داشت یا سوء نیت؟ اگر حسن نیت داشت آیا تا آخر بر حسن نیت خود باقی بود یا در اواسط تغییر نظر پیدا کرد؟ اینکه بگوییم مأمون حسن نیت داشت و تا آخر هم بر حسن نیت خود باقی بود سخن غیرقابل قبولی است. هرگز چنین چیزی نبوده. حد اکثر این است که بگوییم در ابتدا حسن نیت داشت ولی در انتها تغییر عقیده داد. عرض کردیم که شیخ صدوق و ظاهراً شیخ مفید هم [بر این عقیده بوده اند]. شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا عقیده اش این است که مأمون در ابتدا حسن نیت داشت، واقعاً نذری کرده بود، در آن گرفتاری شدیدی که با برادرش امین پیدا کرد نذر کرد که

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

اگر خدا او را بر برادرش امین پیروز کند خلافت را به اهلش برگرداند، و اینکه حضرت رضا [از قبول ولایتعهد] امتناع کرد از این جهت بود که می دانست که او تحت تأثیر احساسات آنی قرار گرفته و بعد پشیمان می شود، شدید هم پشیمان می شود. البته بیشتر علما با این نظر شیخ صدوق و دیگران موافق نیستند و معتقدند که مأمون از اول حسن نیت نداشت و یک نیرنگ سیاسی در کار بود. حال نیرنگ سیاسی اش چه بود؟ آیا می خواست نهضت‌های علویین را به این وسیله فروبشانند؟ و آیا می خواست به این وسیله حضرت رضا را بدنام کند؟ چون اینها در کنار که بودند به صورت یک شخص منتقد بودند. خواست حضرت را داخل دستگاه کند و بعد ناراضی درست کند، همین طور که در سیاستها اغلب این کار را می کنند؛ برای اینکه یک منتقد فعال وجیه‌الملّه‌ای را خراب کنند می آیند پستی به او می دهند و بعد در کار او خرابکاری می کنند؛ از یک طرف پست به او می دهند و از طرف دیگر در کارهایش اخلاص

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

می‌کنند تا همه کسانى که به او طمع بسته بودند از او برگردند. در روایات ما این مطلب هست که حضرت رضا در یکی از سخنانشان به مأمون فرمودند: «من می‌دانم تو می‌خواهی به این وسیله مرا خراب کنی» که مأمون عصبانی و ناراحت شد و گفت: این حرفها چیست که تو می‌گویی؟! چرا این نسبتها را به ما می‌دهی!؟

بررسی فرضیه‌ها

در میان این فرضها، در یک فرض البته وظیفه حضرت رضا همکاری شدید بوده، و آن فرض همان است که فضل شیعیه بوده و ابتکار در دست او بوده است. بنا بر این فرض، ایرادی بر حضرت رضا از این نظر نیست که چرا ولایتعهد را قبول کرد، اگر ایرادی باشد از این نظر است که چرا جدی قبول نکرد. ولی ما از همین جا باید بفهمیم که قضیه به این شکل نبوده است. حال ما از نظر یک شیعیه نمی‌گوییم، از نظر یک آدم به اصطلاح بی‌طرف می‌گوییم: حضرت رضا یا مرد دین

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

بود یا مرد دنیا. اگر مرد دین بود باید وقتی که می بیند چنین زمینه‌ای [برای انتقال خلافت از بنی‌العباس به خاندان علوی] فراهم شده [با فضل] همکاری کند؛ و اگر مرد دنیا بود باز باید با او همکاری می‌کرد. پس اینکه حضرت همکاری نکرده و او را طرد نموده دلیل بر این است که این فرض غلط است.

اما اگر فرض این باشد که ابتکار از ذوالریاستین است و او قصدش قیام علیه اسلام بوده، کار حضرت رضا صددرصد صحیح است؛ یعنی حضرت در میان دو شر، آن شر کوچکتر را انتخاب کرده و در آن شر کوچکتر (همکاری با مأمون) هم به حداقل ممکن اکتفا نموده است.

اشکال، بیشتر در آنجایی است که بگوییم ابتکار از خود مأمون بوده است. اینجاست که شاید اشخاصی بگویند وظیفه حضرت رضا این بود که وقتی مأمون او را دعوت به همکاری می‌کند و سوء نیت هم دارد، مقاومت کند، و اگر می‌گوید تو را می‌کشم، بگوید بکش. باید حضرت رضا

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مقاومت می‌کرد و به کشته شدن از همان ابتدا راضی می‌شد، و حاضر می‌گردید که او را بکشند و به هیچ وجه همان ولایتعهد ظاهری و تشریفاتی و نجسب را نمی‌پذیرفت. اینجاست که باید قضاوت شود که آیا امام باید همین کار را می‌کرد یا باید قبول می‌کرد؟ مسئله‌ای است از نظر شرعی: می‌دانیم که خود را به کشتن دادن یعنی کاری کردن که منجر به قتل خود شود، گاهی جایز می‌شود اما در شرایطی که اثر کشته شدن بیشتر باشد از زنده ماندن، یعنی امر دایر باشد که یا شخص کشته شود و یا فلان مفسده بزرگ را متحمل گردد، مثل قضیه امام حسین. از امام حسین برای یزید بیعت می‌خواستند و برای اولین بار بود که مسئله ولایتعهد را معاویه عملی می‌کرد. حضرت امام حسین کشته شدن را بر این بیعت کردن ترجیح داد. و بعلاوه امام حسین در شرایطی قرار گرفته بود که دنیای اسلام احتیاج به یک بیداری و یک اعلام امر به معروف و نهی از منکر داشت ولو به قیمت خون خودش باشد؛ این کار را کرد و

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

نتیجه‌هایی هم گرفت. اما آیا شرایط امام رضا نیز همین‌طور بود؟ یعنی واقعاً برای حضرت رضا که بر سر دو راه قرار گرفته بود جایز بود [که خود را به کشتن دهد؟] یک وقت کسی به جایی می‌رسد که بدون اختیار خودش او را می‌کشند، مثل قضیهٔ مسمومیت که البته قضیهٔ مسمومیت از نظر روایات شیعه یک امر قطعی است ولی از نظر تاریخ قطعی نیست. بسیاری از مورخین - حتی مورخین شیعه مثل مسعودی^۱ - معتقدند که حضرت رضا به اجل طبیعی از دنیا رفته و کشته نشده است. حال بنا بر عقیدهٔ معروفی که میان شیعه هست و آن این است که مأمون حضرت رضا را مسموم کرد، بسیار خوب، انسان یک وقت در شرایطی قرار می‌گیرد که بدون اختیار خودش مسموم می‌شود؛ ولی یک وقت در شرایطی قرار می‌گیرد که میان یکی از دو امر مختار و مخیر است، خودش باید انتخاب کند،

۱. مسعودی به عقیدهٔ بسیاری از علما یک مورخ شیعی است.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

یا کشته شدن را و یا اختیار این کار را. نگوئید عاقبت همه می‌میرند. اگر من یقین داشته باشم که امروز غروب می‌میرم ولی الآن مرا مخیر کنند میان انتخاب یکی از دو کار، یا کشته بشوم یا فلان کار را انتخاب کنم، آیا در اینجا من می‌توانم بگویم من که غروب می‌میرم، این چند ساعت دیگر ارزش ندارد؟ نه، باز من باید حساب کنم که در همین مقدار که می‌توانم زنده بمانم آیا اختیار آن طرف این ارزش را دارد که من حیات خودم را به دست خودم از دست بدهم؟ حضرت رضا مخیر می‌شود میان یکی از دو کار: یا چنین ولایتعهدی را - که من تعبیر می‌کنم به «ولایتعهد نجسب» و از مسلمات تاریخ است - بپذیرد و یا کشته شدن که بعد هم تاریخ بیاید او را محکوم کند. به نظر من مسلم اولی را باید انتخاب کند. چرا آن را انتخاب نکند؟! صرف همکاری کردن با شخصی مثل مأمون که ما می‌دانیم گناه نیست، نوع همکاری کردن مهم است.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

همکاری با خلفا از نظر ائمه اطهار

می‌دانیم که در همان زمان خلفای عباسی، با آن همه مخالفت شدیدی که ائمه ما با خلفا داشتند [و افراد را از همکاری با آنها منع می‌کردند، در موارد خاصی همکاری با دستگاه آنها را به خاطر نیل به برخی اهداف اسلامی تجویز و بلکه تشویق می‌نمودند]. صفوان جمال - که شیعه موسی بن جعفر است - شترهایش را برای سفر حج به هارون کرایه می‌دهد. می‌آید خدمت موسی بن جعفر. حضرت به او می‌گوید: تو همه چیزت خوب است الا یک چیزت. می‌گوید: چه؟ می‌فرماید: چرا شترهایت را به هارون کرایه دادی؟ می‌گوید: من که کار بدی نکردم، برای سفر حج بود، برای کار بدی نبود. فرمود: برای سفر حج هم [نباید چنین می‌کردی]. بعد فرمود: لابد پس کرایه‌اش باقی مانده است که بعد باید بگیری. عرض کرد: بله. فرمود: و لابد اگر به تو بگویند چنانچه هارون همین الآن از بین برود راضی هستی یا راضی نیستی، دلت می‌خواهد که طلب تو را بدهد و بعد بمیرد. این

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

مقدار راضی به بقای او هستی. گفت: بله. فرمود: همین مقدار راضی بودن به بقای ظالم گناه است. صفوان که یک شیعه خالص است ولی سوابق زیادی با هارون دارد فوراً رفت تمام وسایل کار خود را یکجا فروخت. (او حمل و نقل دار بود). به هارون خبر دادند که صفوان هرچه شتر و وسایل حمل و نقل داشته همه را یکجا فروخته است. هارون احضارش کرد. گفت: چرا این کار را کردی؟ گفت: دیگر پیر شده‌ام و از کار مانده‌ام، نمی‌توانم بچه‌هایم را خوب اداره کنم، فکر کردم که دیگر از این کار بکلی صرف نظر کنم. هارون گفت: راستش را بگو. گفت: همین است. هارون خیلی زیرک بود، گفت: آیا می‌خواهی بگویم قضیه چیست؟ من فکر می‌کنم بعد از اینکه تو با من این قرارداد معامله را بستی موسی بن جعفر به تو اشاره‌ای کرده. گفت: نه، این حرفها نیست. گفت بیخود انکار نکن. اگر آن سوابق چندین ساله‌ای که من با تو دارم نبود همین جا دستور می‌دادم گردنت را بزنند.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

همین ائمه که همکاری [با خلفا] را تا این حد نهی می‌کنند و ممنوع می‌شمارند، در عین حال اگر کسی همکاری‌اش به نفع جامعهٔ مسلمین باشد، آنجا که می‌رود از مظالم و شرور بکاهد، یعنی در جهت هدف و مسلک خود فعالیت کند - نه آن کاری که صفوان جمال کرد که فقط تأیید و همکاری است - این همکاری را جایز می‌دانند. یک وقت یک کسی می‌رود پستی را در دستگاه ظلم اشغال می‌کند برای اینکه از این پست و مقام حسن استفاده کند. این همان چیزی است که فقه ما اجازه می‌دهد، سیرهٔ ائمه اجازه می‌دهد، قرآن هم اجازه می‌دهد.

استدلال حضرت رضا

برخی به حضرت رضا اعتراض کردند که چرا همین مقدار اسم تو آمد جزء اینها؟ فرمود: آیا پیغمبران شأنشان بالاتر است یا اوصیاء پیغمبران؟ گفتند: پیغمبران. فرمود: یک پادشاه مشرک بدتر است یا یک پادشاه مسلمان فاسق؟

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

گفتند: پادشاه مشرک. فرمود: آن کسی که همکاری را با تقاضا بکند بالاتر است یا کسی که به زور به او تحمیل کنند؟ گفتند: آن کسی که با تقاضا بکند. فرمود: یوسف صدیق پیغمبر است، عزیز مصر کافر و مشرک بود و یوسف خودش تقاضا کرد که: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ؛ چون می خواست پستی را اشغال کند که از آن پست حسن استفاده کند. تازہ عزیز مصر کافر بود، مأمون مسلمان فاسقی است؛ یوسف پیغمبر بود، من وصی پیغمبر هستم؛ او پیشنهاد کرد و مرا مجبور کردند. صرف این قضیه که نمی شود مورد ایراد واقع شود.

حال، حضرت موسی بن جعفر که صفوان جمال را - که صرفاً با هارون همکاری می کند و کارش فقط به نفع اوست - شدید منع می کند و می فرماید: چرا تو شترهایت را به هارون اجاره می دهی، علی بن یقطین را که محرمانه با او

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

سر و سَرّی دارد و شیعه است و تشیع خودش را کتمان می‌کند تشویق می‌نماید که حتماً در این دستگاه باش، ولی کتمان کن و کسی نفهمد که تو شیعه هستی؛ وضو را مطابق وضوی آنها بگیر، نماز را مطابق نماز آنها بخوان؛ تشیع خودت را به اشدّ مراتب مخفی کن، اما در دستگاه آنها باش که بتوانی کار بکنی.

این همان چیزی است که همه منطبقها اجازه می‌دهد. هر آدم بامسلکی به افراد خودش اجازه می‌دهد که با حفظ مسلک خود و به شرط اینکه هدف، کار برای مسلک خود باشد نه برای طرف، [وارد دستگاه دشمن شوند] یعنی آن دستگاه را استخدام کنند برای هدف خودشان؛ نه دستگاه، آنها را استخدام کرده باشد برای هدف خود. شکلش فرق می‌کند: یکی جزء دستگاه است، نیروی او صرف منافع دستگاه می‌شود؛ و یکی جزء دستگاه است، نیروی دستگاه را در جهت مصالح و منافع آن هدف و ایده‌ای که خودش دارد استخدام می‌کند.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

به نظر من اگر کسی بگوید این مقدار هم نباید باشد، این یک تعصب و یک جمود بی جهت است. همه ائمه این جور بودند که از یک طرف، شدید همکاری با دستگاه خلفای بنی امیه و بنی العباس را نهی می کردند و هر کسی که عذر می آورد که آقا بالاخره ما نکنیم کس دیگر می کند، می گفتند همه نکنند، این که عذر نشد، وقتی هیچ کس نکند کار آنها فلج می شود؛ و از طرف دیگر افرادی را که آنچنان مسلکی بودند که وقتی در دستگاه خلفای اموی یا عباسی بودند در واقع دستگاه را برای هدف خودشان استخدام می کردند تشویق می کردند چه تشویقی! مثل همین علی بن یقطین یا اسماعیل بن بزيع؛ و روایاتی که ما در مدح و ستایش چنین کسانی داریم حیرت آور است، یعنی اینها را در ردیف اولیاء الله درجه اول معرفی کرده اند. روایاتش را شیخ انصاری در مکاسب در مسئله «ولایت جائز» نقل کرده است.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

ولایت جائز

مسئله‌ای داریم در فقه به نام «ولایت جائز» یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حدّ ذاته حرام است ولی فقها گفته‌اند همین کاری که فی حدّ ذاته حرام است در مواردی مستحب می‌شود و در مواردی واجب. نوشته‌اند اگر تمکن از امر به معروف و نهی از منکر - که امر به معروف و نهی از منکر در واقع یعنی خدمت - متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرفتن آن واجب است. منطق هم همین را قبول می‌کند، زیرا اگر بپذیرید، می‌توانید در جهت هدف‌تان کار کنید و خدمت نمایید، نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنان را تضعیف کنید. من خیال نمی‌کنم اهل مسلک‌های دیگر، همانها که مادی و ماتریالیست و کمونیست هستند این‌گونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند؛ می‌گویند: بپذیر ولی کار خودت را بکن. ما می‌بینیم در مدتی که حضرت رضا ولایتعهد را قبول کردند کاری به نفع آنها صورت نگرفت، به نفع خود حضرت

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

صورت گرفت. صفوف، بیشتر مشخص شد. بعلاوه حضرت در پست ولایتعهدی به طور غیررسمی شخصیت علمی خود را ثابت کرد که هیچ وقت دیگر ثابت نمی‌شد. در میان ائمه، به اندازه‌ای که شخصیت علمی حضرت رضا و حضرت امیر ثابت شده - و حضرت صادق هم در یک جهت دیگری - شخصیت علمی هیچ امام دیگری ثابت نشده است؛ حضرت امیر به واسطه همان چهار پنج سال خلافت، آن خطبه‌ها و آن احتجاجات که باقی ماند؛ حضرت صادق به واسطه آن مهلتی که جنگ بنی‌العباس و بنی‌الامیه با یکدیگر به وجود آورد که حضرت حوزة درس چهار هزار نفری تشکیل داد؛ و حضرت رضا برای همین چهار صباح ولایتعهد و آن خاصیت علم‌دوستی مأمون و آن جلسات عجیبی که مأمون تشکیل می‌داد و از مادیین گرفته تا مسیحیها، یهودیها، مجوسیها، صابئیها و بوداییها، علمای همه مذاهب را جمع می‌کرد و حضرت رضا را می‌آورد و حضرت با اینها صحبت می‌کرد؛ و واقعاً حضرت رضا در آن مجالس - که اینها در کتابهای

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

احتجاجات هست - هم شخصیت علمی خود را ثابت کرد و هم به نفع اسلام خدمت نمود؛ در واقع از پست ولایتعهد یک استفاده غیررسمی کرد، آن شغلها را نپذیرفت ولی استفاده اینچنینی هم کرد.

□

پرسش و پاسخ

سؤال: وقتی معاویه یزید را به ولایتعهدی انتخاب کرد همه مخالف بودند، نه به خاطر اینکه یزید یک شخصیت فاسدی بود، بلکه اساساً با اصل ولایتعهدی مخالفت می شد. آنوقت چطور شد که ولایتعهدی در زمان مأمون این ایراد را نداشت؟

جواب: اولاً اینکه می گویند مخالفت می شد، آنچنان هم مخالفت نمی شد، یعنی آن وقت هنوز دیگران به خطرات این مطلب توجه نکرده بودند، فقط عده کمی توجه داشتند،

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

و این بدعتی بود که برای اولین بار در دنیای اسلام به وجود آمد، و علت عکس‌العمل بسیار شدید امام حسین نیز همین بود که بی‌اعتباری و بدعت بودن و حرام بودن این کار را مشخص کند که کرد. در دوره‌های بعد این امر دیگر جنبه مذهبی خودش را از دست داده بود، همان شکل ولایتعهدی‌های دوران قبل از اسلام را به خود گرفته بود که پشتوانه‌اش فقط زور بود و دیگر جنبه به اصطلاح اسلامی نداشت؛ و علت مخالفت حضرت رضا با قبول ولایتعهدی نیز یکی همین بود - و در کلمات خود حضرت هست - که اصلاً خود این عنوان «ولایتعهد» عنوان غلطی است، چون معنی «ولایتعهد» این است که حق مال من است و من زید را برای جانشینی خودم انتخاب می‌کنم؛ و آن بیانی که حضرت فرمود: این مال توست یا مال غیر و اگر مال غیر است تو حق نداری بدهی، شامل «ولایتعهد» هم هست.

سؤال: فرضی فرمودند که اگر فضل بن سهل

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

شیعی واقعی بود مصلحت بود که حضرت در ولا یتعهدی با ایشان همکاری کند و بعد دست مأمون را از خلافت کوتاه کنند. اینجا اشکالی پیش می‌آید و آن اینکه در این صورت لازم می‌شد که حضرت مدتی اعمال مأمون را تصویب کنند و حال آنکه با توجه به عمل حضرت علی علیه السلام امضا کردن کار ظالم در هر حدی جایز نیست.

جواب: به نظر می‌رسد که این ایراد وارد نباشد. فرمودید به فرض اینکه فضل بن سهل شیعی بود حضرت باید مدتی اعمال مأمون را امضاء می‌کرد و این جایز نبود همچنان که حضرت امیر حکومت معاویه را امضاء نکرد.

خیلی تفاوت است میان وضع حضرت رضا نسبت به مأمون و وضع حضرت امیر نسبت به معاویه. حضرت امیر می‌بایست امضایش به این شکل می‌بود که معاویه به عنوان یک نایب و کسی که از ناحیه او منصوب است کار را انجام

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

دهد، یک ظالمی مثل معاویه به عنوان نیابت از علی بن ابی طالب کار کند. ولی قضیه حضرت رضا این بود که حضرت رضا باید مدتی کاری به کار مأمون نداشته باشد، یعنی مانعی در راه مأمون ایجاد نکند. به طور کلی، هم منطقاً و هم شرعاً فرق است میان اینکه ما خودمان بخواهیم تأثیری در ایجاد مفسده‌ای داشته باشیم - که در اینجا یک وظیفه داریم - و اینکه بخواهیم مفسده موجودی را از بین ببریم [که در اینجا وظیفه دیگری داریم]. مثالی عرض می‌کنم. یک وقت هست من شیر آب را باز می‌کنم که آب بیاید داخل حیات شما خرابی به بار آورد. اینجا من ضامن حیات شما هستم به جهت اینکه در خرابی آن تأثیر داشته‌ام. و یک وقت هست که من از کنار کوچه رد می‌شوم، می‌بینم که شیر آب باز شده و آب به پای دیوار شما رسیده است. اینجا اخلاقاً من وظیفه دارم که این شیر را ببندم و به شما خدمت کنم. نمی‌کنم و این ضرر به شما وارد می‌آید. در اینجا این کار بر من واجب نیست.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

این را گفتم از نظر اینکه خیلی فرق است میان اینکه کاری به دست شخصی یا به دست دست او می‌خواهد انجام شود، و اینکه کاری را یک کس دیگر انجام می‌دهد و دیگری وظیفه از بین بردن آن را دارد. معاویه، مافوقش علی علیه السلام بود، یعنی تثبیت معاویه معنایش این بود که علی علیه السلام معاویه را به عنوان دستی برای خود بپذیرد؛ ولی تثبیت [مأمون توسط] حضرت رضا (به قول شما) معنایش این است که حضرت رضا مدتی در مقابل مأمون سکوت داشته باشد. این، دو وظیفه است. در آنجا علی علیه السلام مافوق است. در اینجا قضیه برعکس است، مأمون مافوق است. اینکه حضرت رضا مدتی با فضل بن سهل همکاری کند یا به قول شما [مأمون را] تثبیت کند، یعنی مدتی در مقابل مأمون ساکت باشد. مدتی ساکت بودن برای مصلحت بزرگتر، برای انتظار کشیدن یک فرصت بهتر، مانعی ندارد. و بعلاوه در قضیه معاویه، مسئله تنها این نیست که حضرت راضی نمی‌شد که معاویه یک روز حکومت کند (البته این هم یک مسئله آن

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

است، فرمود: من راضی نمی‌شوم که ظالم حتی یک روز حکومت کند، مسئله دیگری هم وجود داشت که جهت عکس قضیه بود. اگر حضرت، معاویه را نگاه می‌داشت، او روزبه‌روز نیرومندتر می‌شد و از هدف خودش هم بر نمی‌گشت. ولی در اینجا فرض این است که باید صبر کنند تا روزبه‌روز مأمون ضعیفتر شود و خودش را قویتر گردند. پس اینها را نمی‌شود با هم قیاس کرد.

سؤال: سؤال بنده راجع به مسمومیت حضرت رضا بود چون جنابعالی ضمن بیاناتتان فرمودید که حضرت رضا معلوم نیست که مسموم شده باشد، ولی واقعیت این است که چون هرچه می‌گذشت بیشتر معلوم می‌شد که خلافت حق حضرت رضاست، مأمون مجبور شد که حضرت رضا را مسموم کند. دلیلی که می‌آورند راجع به سن حضرت رضاست که حضرت رضا در سن

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

۵۲ سالگی از دنیا رفتند. اینکه امامی که تمام جنبه‌های بهداشتی را رعایت می‌کند و مثل ما افراط و تفریط ندارد در سن ۵۲ سالگی بمیرد خیلی بعید است. همچنین آن حدیث معروف می‌فرماید: **مَا مِتُّ إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ** یعنی هیچ‌کدام از ما (ائمه) نیستیم الا اینکه کشته شدیم یا مسموم شدیم. بنابراین این امر از نظر تاریخ شیعه مسلم است. حالا اگر صاحب مروج الذهب (مسعودی) اشتباهی کرده دلیل نمی‌شود که ما بگوییم حضرت رضا را مسموم نکرده‌اند بلکه از نظر اکثر مورخین شیعه حضرت رضا مسلماً مسموم شده‌اند.

جواب: من عرض نکردم که حضرت رضا را مسموم نکرده‌اند. من خودم شخصاً از نظر مجموع قرائن همین نظر شما را تأیید می‌کنم. قرائن همین را نشان می‌دهد که ایشان را مسموم کردند. علت اساسی آن همان قیام بنی‌العباس در

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

بغداد بود. مأمون در حالی حضرت رضا را مسموم کرد که از خراسان به طرف بغداد می‌رفت و مرتب [اوضاع بغداد را] به او گزارش می‌دادند. به او گزارش دادند که اصلاً بغداد قیام کرده. او دید حضرت رضا را معزول که نمی‌تواند بکند، و اگر با این وضع هم بخواهد برود آنجا کار بسیار مشکل است. برای اینکه زمینه رفتن به آنجا را فراهم کند و به بنی‌العباس بگوید کار تمام شد، حضرت را مسموم کرد. آن علت اساسی‌ای که ذکر می‌کنند و قابل قبول هم هست و با تاریخ نیز وفق می‌دهد همین جهت است؛ یعنی مأمون دید که رفتن به بغداد عملی نیست و بقای بر ولایتعهد هم عملی نیست (با اینکه مأمون جوانتر بود، حدود ۲۸ سال داشت و حضرت رضا ۵۵ سال داشتند، و حضرت رضا نیز در آغاز به مأمون فرمود: من از تو پیرترم و قبل از تو می‌میرم) و اگر به این شکل بخواهد به بغداد برود محال است که بغداد تسلیم بشود و یک جنگ عجیبی درمی‌گیرد. وضع خود را خطرناک دید. این بود که تصمیم گرفت هم فضل را از میان بردارد و

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

هم حضرت رضا را. فضل را در حمام سرخس از بین برد. البته این قدر معلوم است که فضل به حمام رفته بود، عده‌ای با شمشیر ریختند و قطعه‌قطعه‌اش کردند و بعد هم گفتند «افرادی با او کینه داشتند» (و اتفاقاً یکی از پسرخاله‌های او نیز جزء قتله بود) و خونس را لوث کردند، ولی ظاهر این است که آن هم کار مأمون بود؛ دید او خیلی قدرت پیدا کرده و اسباب زحمت است، او را از بین برد. بعد، از سرخس آمدند به همین طوس. مرتب گزارشهای بغداد هم می‌رسید. دید نمی‌تواند با حضرت رضا و ولیعهد علوی وارد بغداد شود، این بود که حضرت را نیز در آنجا کشت.

یک وقت یک حرفی می‌زنیم از نظر آنچه که برای خود ما امری است مسلم. از نظر روایات شیعی شکی نیست در اینکه مأمون [حضرت رضا را مسموم کرد] ولی از نظر برخی مورخین این طور نیست؛ مثلاً مورخ اروپایی این حرف را قبول نمی‌کند، او مدارک تاریخی را مطالعه می‌کند، می‌گوید تاریخ نوشته «قیل». اغلب مورخین اهل تسنن که [این

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

قضیه را [نقل کرده‌اند، نوشته‌اند حضرت آمد در [طوس] مریض شد و فوت کرد و «قیل» که مسموم شد (و گفته شده که مسموم شد). این بود که من خواستم با منطقی غیر منطق شیعه نیز در این زمینه صحبت کرده باشم، و الا قرائن همه حکایت می‌کند از همین که حضرت را مسموم کردند.

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

انتشارات صدرا
(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)

انتشارات صدرا

(مرکز نشر آثار استاد شهید مطهری)